

پرسش آرش: « آیا تحریم انتخابات می تواند بحران مشروعیت رژیم را تعمیق ببخشد، یا برای آن که جنبش آزادی خواهانه مردم جلوتر برود اقدامات دیگری هم لازم است؟ »

بحران مشروعیت رژیم حقیقت ندارد

شهاب برهان

در پاسخ به این قسمت از پرسش « آرش » که : « آیا تحریم انتخابات می تواند بحران مشروعیت رژیم را تعمیق ببخشد؟ » ، باید بگویم که من معتقد نیستم که در حال حاضر رژیم جمهوری اسلامی در فاز بحران مشروعیت قرار دارد. پس ناگزیرم بخش عمده این نوشته را به توضیح درکی که از مشروعیت و بحران مشروعیت رژیم دارم اختصاص بدهم.

این اصطلاح « مشروعیت » از اسلام وارد فرهنگ ما و از جمله فرهنگ سیاسی ما شده است. مشروعیت یعنی شرعی بودن. اما این اصطلاح برای ما معنای عمومی تری پیدا کرده و آن را اکثراً برای مواردی که منظورمان انطباق با شرع نیست و به معنای « موجه » ، « معقول » ، « مجاز » ، « برحق » ، « قابل دفاع » و نظایر این ها به کار می بریم مثل : دفاع از خود مشروع ؛ مطالبات مشروع ؛ و غیره. ما از « مشروعیت » ، « قانونیت » را هم افاده می کنیم و این، همان *Légitimité* فرانسوی و *Legitimacy* انگلیسی است که معادل مشروعیت در فارسی اند و همه ی معانی و مترادف های آن را می رسانند، بجز معنای اسلامی و « شرعی » بودن را. در حالی که در فرهنگ سیاسی غرب، حکومت مشروع حکومتی است که قانونی باشد (مثلاً یک حکومت کودتائی، حکومتی نا مشروع تلقی می شود)، در نزد متفکرین اسلامی، قانونیت نیست که مشروعیت می آورد، بلکه اسلامیت است؛ و قانونیت زمانی می تواند ملاکی برای مشروعیت باشد که خود قانون، قانون شرع باشد. در جنبش مشروطه آنچه که پیشروان و متفکران مترقی دنبال می کردند، پایان دادن به خودکامگی و مشروط کردن اقتدار شاه به قوانین بود. ولی برای آخوندهای مرتجع، نه رفع استبداد، بلکه جاری شدن احکام اسلام هدف بود. شعار « ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم »، بیان سراسر است این هدف در ستیز مشروطه خواهان با مشروطه خواهان بود. در نهایت هم آنچه که از دید روحانیت مسلمان به سلطنت و مجلس شورای اسلامی مشروعیت داد، حضور پنج مجتهد (مشابه شورای نگهبان کنونی) در مجلس بود برای تضمین انطباق قوانین موضوعه با شرع اسلام. اما حالا که قدرت به دست خود مآلاها افتاده است و از قانون اساسی و مجلس و دولت و قوه قضائیه گرفته تا مستراح های کنسولگری های جمهوری اسلامی در « بلاد کفر » همه بر موازین شرعی منطبق شده اند، در مشروعیت نظام کم و کسری نیست و لا اقل در این معنای « اصیل » ، رژیم با بحران مشروعیت مواجه نیست!

اگر « قانونیت » را بگیریم، جمهوری اسلامی یک رژیم قانونی است. این که خود حاکمان قانون را زیر پا می گذارند؛ و این که تناقضات ذاتی قوانین، اصلاً پایبندی به آن ها را ناممکن می کند، این حقیقت را تغییر نمی دهد که جمهوری اسلامی بر اساس یک قانون اساسی و در یک همه پرسی برای تصویب آن با رای نود و هشت در صدی ملت تاسیس شده است.

اما مشروعیت یک رژیم سیاسی را با نمره ای که طبقات و گروه های اجتماعی به آن می دهند هم می شود تعریف کرد؛ یعنی آنان، یک حکومت را تا اندازه ای مشروع می دانند که با منافع و چشمداشت های خودشان سازگار باشد (یا خیال کنند که هست). این البته تعریفی مبتنی بر مصادره به مطلوب است. به یاد داریم که خاندان پهلوی و ساقط شدگان از قدرت سیاسی و اقتصادی در انقلاب پنجاه و هفت، رژیم جمهوری اسلامی را علی رغم آن که برخاسته از یک انقلاب توده ای و متکی بر قانون اساسی و یک رفرا ندیم ملی بود، صرفاً بخاطر آن که دست خودشان را از قدرت کوتاه کرده بود، نا مشروع خواندند. سازمان مجاهدین خلق، که به قصد به بازی گرفته شدن در حکومت اسلامی به هر کاری دست می زد تا بلکه تایید خمینی را بگیرد، وقتی که بطور قطع جواب رد گرفت، «پایان مشروعیت» رژیم را اعلام کرد! حزب توده و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) هم علی رغم همه واقعات عیان در ماهیت رژیم اسلامی، مشروعیت آن را اساساً بخاطر آن که مورد تایید شوروی بود و گویا داشت «نوعی راه رشد غیر سرمایه داری» را «به رهبری امام خمینی» طی می کرد، تبلیغ می کردند. در همان حال، مثلاً برای «راه کارگر»، جمهوری اسلامی از لحظه تاسیس، بخاطر مجلس خبرگان اش، بخاطر قانون اساسی اش، بخاطر ولایت فقیه اش، بخاطر رفرا ندیمی که از مردم امضا می گرفت که صغیراند و حق حاکمیت ندارند؛ و خلاصه بخاطر جهت گیری اش در خلاف مطالبات آزادی خواهانه و برابری طلبانه توده های کارگر، زحمتکش و محروم جامعه و فریب دادن آنان، رژیم فاقده مشروعیت بود؛ و این عدم مشروعیت را با شعار مشهور «انقلاب مُرد، زنده باد انقلاب!» (که بیان دیگری از شعار سرنگونی جمهوری اسلامی بود) به دنبال تحریم مجلس خبرگان و درست در آستانه رفرا ندیم برای قانون اساسی اعلام کرد. و این در حالی بود که اکثریت همین توده های کارگر و زحمتکش و محروم جامعه به خیال آن که آنچه را که شاه از آنان دریغ کرده بود، اسلام به آنان ارزانی خواهد داشت، برای این رژیم مشروعیت قائل بودند.

پس از این مثال ها که نسبت مشروعیت یا نامشروع بودن یک رژیم سیاسی را از عینک منافع و چشمداشت های طبقات و گروه های اجتماعی مختلف (یا توهمات آنان) نشان می دهند، این پرسش را باید جواب داد که آیا با وجود این داور ی های گوناگون، معیاری کلی و مستقل از منافع و چشمداشت های مشخص این یا آن گروه اجتماعی وجود دارد تا با تکیه بر آن بتوان فهمید که آیا رژیم سیاسی در **رویه مر فته** مشروعیت دارد یا نه؟ آری، وجود دارد. این معیار، مقبولیت رژیم در افکار عمومی است؛ یعنی اکثریت جمعیت کشور، رژیم را قبول داشته باشند (و یا دست کم، مخالف آن نباشند). چند تذکر در این رابطه لازم است:

اولاً - این مقبولیت عمومی، بُردار نهائی ی همان منافع و توقعات (یا توهمات) بخش های گوناگون جمعیت است، که از منافع و انتظارات مشخص هر یک از آنان، تجرید شده است. ثانیاً - این مشروعیت در افکار عمومی، الزاماً با حقانیت افکار عمومی یکسان نیست (مقبولیت رژیم نازی ها در آلمان سالهای 30 و 40 قرن پیش؛ و محبوبیت رژیم خمینی در فر دای انقلاب را به خاطر بیاوریم). خود من، رژیمی را مشروع می دانم که دست کم با حق حاکمیت مردم؛ با آزادی های سیاسی و تلاش آنان برای رسیدن به دموکراسی؛ و با حقوق انسانی و شهروندی شان در تقابل نباشد. اما مسأله این نیست که من یا من نوعی چه فکر می کند؛ - هرکس داور ی خودش را دارد و فکر هم می کند که حق با اوست - ؛ مسأله این است که بتوان دریافت که آیا یک رژیم سیاسی، **رویه مر فته**، یعنی در چشم ملت، از مشروعیت برخوردار است یا نه؟ این که من مردم را متوهم بدانم، چیزی را در این که اکثریت چه موضعی (به حق یا نا به حق) در قبال رژیم دارد، عوض نمی کند. ثالثاً - درجات این مقبولیت در مقیاس عمومی، می تواند بسته به شرائط، متفاوت باشد یا در طول زمان تغییر کند: از حمایت پر شور و فعال توده ای، تا صرفاً مخالف نبودن.

رابعاً - قانونیت، به خودی خود ملاک مشروعیت نظام نیست. ممکن است نظامی کاملاً بطور قانونی و حتا به شکلی دموکراتیک تاسیس شده باشد، ولی روزی برسد که مردم، دیگر آن را نخواهند. ملاک اصلی برای مشروعیت، خواستن مردم است و نه قانونیت. زمانی که مردم رژیمی را نخواهند، مشروعیت قانونی آن هم بی معنی و باطل می شود.

پس اگر ملاک کلی مشروعیت، دآوری اکثریت جامعه از رژیم است (صرفنظر از این که این اکثریت در دآوری خود محق باشد یا نه) آیا انتخابات، ملاک مشروعیت یا عدم مشروعیت رژیم نیست؟

بدون تردید میان شرکت در انتخابات یا تحریم آن و مشروعیت یا نامشروع بودن یک نظام، رابطه ای هست. در رژیمی که مشروعیت دارد، امکان شرکت وسیع در انتخابات زیاد است؛ و در رژیمی هم که مشروعیت ندارد، تحریم انتخابات می تواند وسیله ای برای ابراز مخالفت باشد. اما گمراه کننده است اگر تصور شود که مشروعیت نظام، همواره با شرکت گسترده مردم در انتخابات همراه است؛ یا شرکت گسترده، همیشه به معنای مشروعیت نظام است. در شرائط رکود و بی تفاوتی سیاسی، معمولاً کوره انتخابات سرد است، بی آن که دلیل اش مخالفت با رژیم سیاسی باشد. همینطور کم نیست نمونه های ازدحام جمعیت در حوزه های انتخاباتی در رژیم هایی که مردمی متفر از حکومت را با ارباب و تهدید به مجازات، به پای صندوق ها می کشانند.

با این حال غالباً شرکت چشمگیر مردم در انتخابات را دلیل مشروعیت و محبوبیت رژیم سیاسی، و شرکت ضعیف را نشانه نامشروع بودن آن قلمداد می کنند. بر مبنای این درک مکانیکی از رابطه میان انتخابات و مشروعیت رژیم، این تحلیل رواج دارد که از مقطع دومین انتخابات شوراهای شهر و روستا، مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی دچار بحران شده است، چرا که اکثریت مردم در آن شرکت نکردند؛ و با تحریم انتخابات مجلس هفتم هم، این بحران مشروعیت تعمیق پیدا خواهد کرد.

معنا و مفروض چنین تحلیلی از آغاز بحران مشروعیت رژیم، این است که «دوم خرداد»، اوج مشروعیت و حتی محبوبیت رژیم بوده است، به این دلیل که مردم در مقیاس بسیار عظیمی در آن شرکت کردند! اما این مفروض، اساساً بی پایه است چون قضیه کاملاً برعکس بود: انگیزه و پیام آشکار آن شرکت عظیم توده ای این بود که اکثریت از این رژیم به جان آمده و خواهان تغییر بودند. دیالکتیک «دوم خرداد» این بود که اکثریت جامعه استیصال اش از رژیم را نه با تحریم انتخابات، بلکه با شرکت پر شور در آن فریاد کرد.

پایه تحلیل فوق این است که با تحریم انتخابات شوراهای مشروعیت جناح اصلاح طلب هم زیر سؤال رفته است و بحران مشروعیت رژیم از آنجا شروع شده که مردم به کلیت آن پشت کرده اند. پیشفرض چنین استدلالی این است که مردم در دوم خرداد و نیز در انتخابات مجلس ششم، به جناحی از رژیم مشروعیت داده اند (و در دومین انتخابات شوراها آن را پس گرفته اند). هرچند ظاهر قضیه این است، اما من این پیشفرض را اشتباهی ناشی از «خطای باصره» می دانم. اگر به معنا و مضمون حرکت مردم در جنبش دوم خرداد و انتخابات مجلس ششم دقت کنیم، واقعیت این است که مردم از این رژیم به جان آمده و تغییر می خواستند. آنان به خاتمی نه بخاطر آن که جزو همین رژیم است، بلکه بعنوان امیدی برای تغییر آن رای دادند. رای مردم، به تغییر بود. پس مشروعیت برای جناح اصلاح طلب حکومت زمانی می توانست موضوعیت و موجودیت پیدا کند که این جناح بتواند انتظارات مردم در مورد تغییرات را برآورده سازد. مشروعیت جناح اصلاح طلب حکومتی مشروط به انجام تغییرات بود اما مشروعیت سیاسی برای اصلاح طلبان بعنوان بخشی از رژیم، هرگز واقعیت پیدا نکرد، چون اصلاحات واقعیت پیدا نکرد.

نتیجه ای که تا اینجا می گیریم این است که: اولاً، شرکت گسترده مردم در انتخابات دوم خرداد و مجلس ششم به معنای مشروعیت سیاسی جناحی از رژیم، و به طریق اولی اعاده مشروعیت به کلیت رژیم نبوده است؛ و در نتیجه ثانیاً، از دومین انتخابات شوراها نیست که رژیم وارد فاز بحران مشروعیت شده است.

اگر مشروعیت یک رژیم به این معناست که اکثریت جامعه آن را بخواهند (یا هنوز به مرحله ای نرسیده باشند که آن را نخواهند)، در آن صورت بحران مشروعیت رژیم، موقعیتی است که در آن، تناسب میان اکثریت جمعیتی که مخالف رژیم نبوده و بدون نیاز به زور، بر حاکمیت گردن می نهاده

است، و اقلیتی که مخالف رژیم بوده و جز با سرکوب نمی شده بر آن حکومت کرد، در حال به هم خوردن باشد. مرحله ای که این اقلیت دارد به اکثریت تبدیل می شود، فاز بحران مشروعیت است. به این دلیل، چیزی غیر واقعی تر از این نیست که ادعا شود که رژیم جمهوری اسلامی تا دوم خرداد و حتی تا دومین انتخابات شوراها از مشروعیت برخوردار بوده و تازه از انتخابات اخیر است که دچار بحران مشروعیت شده است!

رژیم جمهوری اسلامی، در فاصله پایان جنگ هشت ساله و دوره های ریاست جمهوری رفسنجانی؛ دوره ای که بیهودگی اصرار رژیم برای تداوم جنگ، آشکار شده بود و مصائب آن و چپاولگری بازاریان و تجار و گرانی سرسام آور، مردم را خانه خراب و از هست و نیست ساقط کرده بود؛ در دوره «تعدیل اقتصادی»، بیکارسازی های میلیونی، قطع یارانه ها و بُن های خرید، گسترش فلاکت و تن فروشی گرسنگان؛ در دوره شورش های شهری و عادی شدن سرکوب های توده ای و اعدام های انبوه؛ ... باری، در این دوره چند ساله بود که جمهوری اسلامی از فاز بحران مشروعیت عبور کرد. در دوم خرداد، نه تنها جمهوری اسلامی این فاز بحران را پشت سر گذاشته بود، بلکه اصلاً خود دوم خرداد محصول و مبین غلبه قطعی عدوی مخالفان رژیم بر موافقان آن بود. آن «نه ی بزرگ» نه «نه ی پنجاه در صدی بلکه هشتاد در صدی بود؛ و اسم «نه» ی به این بزرگی، **بحران مشروعیت** نیست، **فقدان مشروعیت** است!

همانطور که گفتیم، دوم خرداد مشروعیت را به رژیم اعاده نکرد زیرا اصلاح طلبان خلاف انتظارات مردم عمل کردند (البته من همه گناه را بر گردن بی عرضگی و بی لیاقتی و بزدلی و خیانت خاتمی، کروبی و دیگر اصلاح طلبان حکومتی نمی گذارم؛ چون اعتقاد ندارم که اگر همه اینان شریف و جسور و لایق بودند، امکان اصلاح این رژیم وجود می داشت). هر کس فکر کند که از دومین انتخابات شوراها و با پشت کردن مردم به اصلاح طلبان است که رژیم دچار بحران مشروعیت شده است، این واقعیت را نادیده می گیرد (یا در آن تأمل نمی کند) که از دوم خرداد و نیز از انتخابات مجلس ششم به بعد، مردم بمراتب بیشتر از مقطع دوم خرداد، ضد رژیم شدند؛ یعنی هیچیک از این انتخابات، در جهت احیای مشروعیت رژیم نبوده اند که تازه از دومین انتخابات شوراها رژیم وارد بحران مشروعیت بشود! سقوط چشمگیر آرا به خاتمی در دومین دور انتخاب اش، و تحریم دومین انتخابات شوراها، شهر و روستا، بیان **بحران مشروعیت جنبش اصلاحات** بود؛ و این را نباید با **بحران مشروعیت رژیم** عوضی گرفت. فاصله دوم خرداد تا دومین انتخابات شوراها، نه دوره انتقال رژیم از اوج مشروعیت به فاز بحران مشروعیت، بلکه دوره **انتقال جنبش اصلاح طلبی** از اوج مشروعیت به **پایان قطعی مشروعیت** آن بود. نتیجه اینکه: با از میان رفتن قطعی مشروعیت جنبش اصلاحات، (یعنی از دومین انتخابات شوراها) رژیم جمهوری اسلامی نه وارد بحران مشروعیت، بلکه وارد **بحران موجودیت** شده است.

بدون تردید باید تلاش کرد تا تعداد هرچه بیشتری از اقلیت ناچیزی هم که هنوز به اصلاح رژیم امیدوار مانده اند، از این توهم درآیند. از انتخابات مجلس هفتم اسلامی و با دعوت به تحریم آن، باید در این جهت استقاده کرد؛ اما من این را دیگر «**تعمیق بحران مشروعیت**» نمی دانم؛ این، **تعمیق بحران موجودیت**، **تعمیق بحران فروپاشی رژیم** است.

تحریم انتخابات مجلس هفتم، ابعاد این بحران موجودیت را به نمایش خواهد گذاشت؛ اما برای آن که جنبش آزادی خواهانه مردم جلوتر برود، قطعاً اقدامات دیگری هم لازم اند. این اقدامات، نه از بحران مشروعیت، که از بحران موجودیت رژیم باید استنتاج شوند؛ و به این خاطر است که من برای دادن پاسخی کوتاه به پرسش «**آرش**»، این توضیح مفصل برای روشن کردن فرق بحران مشروعیت و بحران موجودیت را لازم دیدم.

در پاسخ به بخش دوم سؤال، به این مختصر اکتفا می کنم:

شاخص اصلی و نگران کننده وضعیت این است که آهنگ غلبه بر بحران جایگزینی (بحران آلترناتیو)، بمراتب آهسته تر از فرو رفتن شتابناک رژیم در بحران فروپاشی است. برای آن که مردم - و نه دار و دسته هائی از بالا و به نام مردم - حاکمیت غصب شده را به دست بیاورند، و جمهور واقعی خودشان را بر پا کنند، لازم است که جمهوری اسلامی با ابتکار و به دست خود مردم سرنگون شود. لازم است که در این تلاش برای برانداختن رژیم و در جریان آن، جنبش های کارگری، بیکاران، زنان، ملیت ها، جوانان، روشنفکران و غیره، متشکل شوند؛ سازمان یابند؛ به یکدیگر متصل شوند و یک جنبش سراسری و هماهنگ، با هدف و ازگون ساختن رژیم دینی و تکوین یک جایگزین دموکراتیک از پائین، در برابر جایگزین های ارتجاعی و آلترناتیو سازی های امپریالیستی ایجاد کنند.

این ضرورت ها البته همیشه وجود داشته اند، اما بحران موجودیت رژیم، شرائط سیاسی و روانی اقدامات در این جهات را مساعد تر کرده است. با حذف شدن اصلاح طلبان حکومتی، که در آغاز بعنوان واسطه، و سپس همچون حائل دفاعی حکومت در برابر مردم عمل کردند، مردم مستقیم تر و رو در رو در تقابل با حکومت و کلیت آن قرار می گیرند و جامعه با صراحت و شتاب بیشتری بر محور تصفیه حساب پائین با بالا قطبی می شود. با تک قطبی شدن حاکمیت، و نظر به این که رژیم از یک طرف با از دست دادن مشروعیت خود، و از طرف دیگر با از دست دادن امکان ادامه عوامفریبی در باره شانس اصلاحات، راه دیگری بجز تکیه صرف بر خفقان و سرکوب برای بقای خود در اختیار ندارد، اقدامات توده ای برای تعمیق بحران فروپاشی؛ برای ناممکن کردن تعادل احتمالی ناشی از یکدست شدن حکومت؛ و برای غیر قابل حکومت کردن کشور، اهمیت حیاتی می یابند. این اقدامات، هیچ چیز اختراعی و ناشناخته ای نیستند. اقدامات مستقیم توده ای، همان مبارزات لایه های گوناگون مردم برای مطالبات برآورده نشده و احقاق حقوق پایمال شده شان است که حول آن ها متشکل می شوند و به اشکالی که خودشان ابتکار و ابداع می کنند، به پیش می برند. حکومت محتضر را باید در امواج پیاپی و نیرومند اقدامات توده ای، از قبیل اعتراضات، تظاهرات، تحصن ها و اعتصابات صنفی و سیاسی محاصره و غرق کرد.

روشن است که مردم ترجیح می دهند که تلاش هایشان با کمترین هزینه و بدون خشونت و خونریزی به نتیجه برسد؛ اما از آن هم روشن تر این است که صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی، از دست دادن قدرت و ثروت شان را به حفظ آن ترجیح نمی دهند و از این رو راهی بجز توسل به خشونت و سرکوب عریان ندارند. مردم باید این را بدانند و بدون خوشخیالی در مورد تکرار نمونه هائی مثل گرجستان در ایران، خود را برای مقابله موثر و سازمان یافته با خشونت دولتی، آماده کنند. آمادگی فکری، روانی و عملی برای دفع خشونت دولتی هم جزئی از اقدامات ضروری بخصوص توسط کارگران و جوانان در دوره بحران فروپاشی رژیم است که نباید مورد غفلت قرار بگیرد.

